

انسان کامل از منظر امام خمینی (س)

عباس محمدیان^۱

چکیده: انسان کامل حقیقه الحقایق و روح الارواح و صورت همه صورتهای و ماده المواد و جامع جمیع مراتب کمال است که صفات جمال و جلال را در خود به صورت مخفی دارد. از نظرگاه عارفان، انسان کامل انسانی است که به خدا می‌رسد و مظهر کامل همه نامها و صفات حق می‌شود. تعبیر انسان کامل در قرآن و سنت به کار نرفته و به جای آن از تعبیر مسلمان و مؤمن کامل (انسانی) که در مسیر دین و ایمان به کمال رسیده استفاده شده است.

در این مقاله، ابتدا، درباره صورت انسان کامل و جایگاه او در عالم آفرینش و ارتباطش با سایر موجودات و مباحث مرتبط با آن، از دیدگاه امام سخن به میان آمده است. در ادامه راجع به مصادیق تام و حقیقی انسان کامل، یعنی پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومین^(ع) بحث شده است.

در پایان نیز مقامات انسان کامل به اعتبارات مختلف بیان شده و انسان برترین موجود آفرینش و شگفت‌انگیزترین مخلوقی دانسته شده که پا به عرصه وجود نهاده است.

کلیدواژه: انسان کامل، ولایت حقیقت محمدیه، قرآن تدوینی، قرآن انفسی، انسان عالم صغیر، انسان کبیر، کتاب تکوینی.

مقدمه

بحث از انسان و انسان‌شناسی همواره یکی از موضوعات مهم، با ارزش و دراز دامن همه مکاتب فکری بشر بوده، هست و خواهد بود. ادیان الهی نیز برای این موضوع ارزش زیادی قائل شده‌اند و پیام آوران وحی و پیشوایان معصوم^(ع) نیز علم خودشناسی، یا به بیانی، انسان‌شناسی را از سودمندترین دانشها دانسته^۲ و شناخت خداوند را از مسیر شناخت خود توصیه فرموده‌اند.^۳

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم سبزوار. Email:mohammadiyan@yahoo.com

۲. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «أنفع المعارف معرفة النفس».

۳. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، به نقل از: [فروزانفر: ۱۶۷].

به هر آن پیغمبر این را شرح ساخت

کان که خود بشناخت، یزدان را شناخت

[مولوی دفتر پنجم بیت ۲۱۱۴]

در آیات زیادی از قرآن کریم موضوع آفرینش انسان، جایگاه او در میان آفریده‌ها، صفات مثبت و منفی او، خصایص انسانهای کامل، یعنی انبیا و اولیا و مؤمنان، و سایر مباحث مرتبط با آن مطرح شده است. قرآن، پیامبران و مؤمنان واقعی، که هر کدام مرتبه‌ای از کمال را دارا هستند، الگوهای بشر معرفی کرده [ممتحنه: ۴ و ۶] و از میان همه آنان پیامبر اکرم (ص) را به عنوان بهترین و پاکترین نمونه کامل به انسانها شناسانده^۱ و همه را به صورت مطلق و بدون هیچ قید و شرطی به فرمانبرداری از وی امر فرموده است.^۲

با استناد به عقل و نقل آشکار می‌شود که وجود انسانی، شاهکار آفرینش است و تا آنجا که بشر ادراک می‌کند، موجودی شگفت‌انگیزتر، بزرگتر و ارزشمندتر از انسان پا به عرصه هستی نگذاشته است. او اشرف مخلوقات، مسجود فرشتگان عالم قدس، خلیفه خدا در همه مراتب هستی، مثل اعلائی حق، آینه تمام نمای اسماء و صفات الهی، جان جهان، اسم اعظم خداوند، غایت آفرینش^۳، واسطه نزول فیض از مبدأ فیاض به تمامی موجودات عوالم وجود [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰۹]، و واسطه هدایت خلق [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰۹]، صراط مستقیم حق و نوع اخیر و کون جامع و به تنهایی «کل الأنواع» است.

اگرچه بحث از انسان کامل در بسیاری از مکاتب فکری مطرح بوده و هست، ولی دیدگاه آنان در این موضوع با یکدیگر متفاوت است و هر کدام معیار کمال انسان را در چیزی دیده‌اند که گاه در نقطه مقابل معیارهای دینی و الهی قرار می‌گیرد.

عقل‌گرایان، گوهر انسان را عقل او می‌دانند و بر این باورند که انسان کامل یعنی «انسان حکیم»، و منظورشان از حکمت، حکمت نظری است نه عملی [نسفی: ۱۲۳-۱۲۰].

در مکتب عشق، یعنی مکتب عرفان، کمال انسان در عشق به ذات حق نهفته است. حرکت کمالی در این مکتب، عمودی و صعودی، یعنی پرواز به سوی عشق و مبدأ زیبایی و کمال است.

۱. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» [احزاب: ۲۱].

۲. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» [حشر: ۷].

۳. در حدیث قدسی خطاب به پیامبر اکرم (ص) آمده است: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ». به نقل از: [فروزانفر: ۱۷۲].

[نسفی: ۱۲۶ - ۱۲۴] «انسان کامل» در نظر عارفان، انسانی است که به خدا می‌رسد و مظهر کامل همه نامها و صفات حق می‌شود.

گروهی از فیلسوفان قدیم یونان، مانند سوفسطاییان، کمال انسان را در قدرتمندی و زورمندی او دانسته‌اند و همین موضوع را در دو قرن اخیر نیچه، فیلسوف معروف آلمانی، دنبال کرده است. بعضی از مکاتب هندی که بنای خود را بر محبت و معرفت گذاشته‌اند، انسان کامل را کسی می‌دانند که خود را شناخته و از این طریق، بر خود مسلط شده باشد [نسفی: ۱۳۹ - ۱۳۷].

تعبیر «انسان کامل» در قرآن و سنت به کار نرفته و به جای آن از تعبیر «مسلمان کامل» و «مؤمن کامل» بهره گرفته شده است؛ یعنی انسانی که در مسیر دین و ایمان، به کمال رسیده است. به نظر می‌رسد که این تعبیر برای نخستین بار در دنیای اسلام توسط شیخ محیی‌الدین بن عربی، معروف به شیخ اکبر و بنیانگذار عرفان نظری، در قرن هفتم هجری مطرح شده باشد. آنچه در این مقاله مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، صورت انسان کامل و جایگاه او در عالم آفرینش و ارتباطش با سایر موجودات و مباحث مرتبط با آن از دیدگاه امام خمینی (س) است. بدیهی است پرداختن به سیرت انسان کامل و صفات باطنی و معنوی او، خود بحث مستقلی است که نگارنده در حد لزوم و به اقتضای بحث، اشاره‌ای کوتاه به آن داشته است.

انسان کامل، جلوه اسم «الله»

نخستین پرسشی که در حکمت و عرفان در مورد هستی‌شناسی مطرح می‌شود این است که اولین موجودی که از کتم عدم پا به عرصه هستی گذاشت چه کسی یا چه چیزی بود؟ در پاسخ به این پرسش، فیلسوفان، عقل اول و عارفان، حقیقت وجودی انسان کامل را نخستین آفریده می‌دانند.

امام خمینی (س) در تمامی آثارش، هر جا که سخن از انسان کامل به میان آمده، پاسخ عرفان را تأیید کرده و آن را با شرح و تفصیل بیان فرموده است. به نظر ایشان، اولین نامی که از سوی حق تعالی از حضرت علمی و به فیض اقدس تجلی بیرونی یافت، اسم اعظم «الله» است. این نام که مساوی با همه نامهاست و حقایق همه نامها را به صورت احدیت جمع داراست، شرف سیادت و ربوبیت بر نامهای دیگر حق دارد. اسم اعظم در کاربرد عرفان، عبارت است از احدیت جمع حقایق نامهای جلال و جمال و لطف و قهر.

در بحث اسمای الهی گفته شده که بعضی از اسمای حسناى پروردگار محیطند و بعضی محاط، بعضی شاملند و بعضی مشمول. از میان نامهای حق، آن اسمی که سلطنت مطلق و احاطه تام بر سایر نامها دارد، اسم اعظم «الله» است.

چون نامهای حق تعالی عین ذات مقدس او هستند، هر نامی عین نام دیگر و دربردارنده تمامی کمالات است. بنابراین، تجلیات و کمالات در بعضی نامها ظاهر است و در بعضی باطن، مانند اسم «رحمان» که رحمت در آن ظاهر و سخط و غضب در آن باطن است. بنابراین، اسم «الله» محیط و حاکم بر سایر نامها و نخستین ظهور کثرت در عالم اسماء و حضرت واحدیت است و به واسطه او است که سایر نامها و مظاهرشان آشکار می‌شود. این اسم در تمامی مراحل ظهور، ظاهر و در مراتب بطون، باطن است.

صورت اسم «الله»، که عین ثابت انسان کامل است، نخستین صورتی است که در حضرت علمیه به ظهور رسیده و به واسطه او سایر صورتها بلکه سایر نامها و مظاهر و تجلیاتشان ظاهر شدند. پس انسان کامل یا «کون جامع» اسم اعظم حق است؛ اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت برای اوست [امام خمینی^۲: ۱۳۷۸: ۴۹-۴۷] و همان مشیتی است که خداوند بی‌واسطه و به دست خویش او را آفرید و سایر عوالم و مراتب وجود را به مشیت او خلق فرمود [کلینی ج ۱: ۸۵]. این همان مقام «حقیقت محمدیه» و نخستین مخلوق و مرتبه «تدلی» است که در قرآن به آن اشاره شده است [نجم: ۸]. این همان مقام فقر مطلق است که «مشیت مطلق» نامیده می‌شود و گاه از آن به «فیض مقدس» و «رحمت واسعه» و «اسم اعظم» و «ولایت مطلق محمدی» یا «مقام علوی» تعبیر می‌شود [امام خمینی^۳: ۱۳۷۴: ۱۸-۱۷].

اعیان ثابته به تجلی ذاتی در مقام واحدیت، به پیروی از اسم جامع که به تجلی فیض اقدس تعیین پیدا کرده، تحقق علمی پیدا کرده‌اند و مفهوم «ربوبیت» در آن مقام مقدس، تجلی به مقام الوهیت است که بدان تجلی، تمام نامها متعین می‌شوند و عین ثابت انسان کامل اولاً، و دیگر اعیان در سایه آن، متعین می‌گردند [امام خمینی^۳: ۱۳۷۸: ۹۱-۹۰].

بنابراین، عین ثابت انسانی بر سایر اعیان، حکومت و ربوبیت و سلطنت دارد و اوست که ظهور جمیع حقایق در مقام واحدیت است. تجلی اول این حقیقت در مقام خلق، وجود عقل اول است و از تجلیات عقل اول، عقل دوم و لوح محفوظ و سایر حقایق، تحقق خارجی پیدا می‌کنند.

به همین سبب، حقیقت کلی انسان، در هیچ حله معینی محصور نمی‌شود و هیچ موجودی از حیطة ربوبیت او خارج نمی‌باشد. به عبارتی، جمیع موجودات، از عقل اول تا هیولای اولی، تعینات انسان کاملند [آشتیانی ۱۳۷۰: ۷۸۸ - ۷۸۷].

اعیان ثابتۀ دیگر توسط عین ثابت انسان ظهور یافتند و فیض وجود را به واسطه او از مبدأ قیاض دریافت کردند.

حقیقت انسان کامل که از آن به «حقیقت محمدیه» تعبیر می‌شود، حقیقتی بسیط و روحانی است که با وحدت خود، همگی کمال و جمال است و با خلقت این حقیقت واحد، هر آنچه را که قلم تقدیر می‌بایست بنویسد، نوشت و قضای الهی پایان یافت. ولی با این وصف، چون نظام موجود در ذات و صفت و فعل خود در ذات الهی فانی است، حکومت «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» [الرحمن: ۲۹] برقرار است.

اسم اعظم الهی به حسب مقام الوهیت، یک حقیقت است و به حسب مقام مألوهیت، حقیقتی دیگر؛ و به حسب مقام لفظ و عبارت، حقیقتی دیگر.

اسم اعظم به حسب مقام الوهیت و واحدیت، اسمی است که جامع همه نامهای حق است؛ جامعیتی که مبدأ اشیاء و اصل آنها می‌باشد و به بیان دیگر، به منزله هسته‌ای است برای درخت که تنه و شاخه‌ها و برگها همه از اوست. این اسم به اعتبار اول و بلکه به اعتبار دوم نیز بر همه اسماء حکومت دارد و همه اسماء مظهر اویند و به حسب ذات، بر همه مراتب الهی مقدم است. این اسم به تمام حقیقت خود تجلی نمی‌کند مگر برای خودش و برای آن کس از بندگان خدا که جلب رضایت او کرده و مظهر تام او گردیده است؛ یعنی کسی که صورت حقیقت انسانیت باشد. در تمام نوع انسان، کسی که این اسم برای او تجلی کرده باشد، نیست مگر «حقیقت محمدیه» و اولیای پاک خدا که در روحانیت با آن حضرت متحدند.

اسم اعظم به حسب حقیقت عینی عبارت است از انسان کامل، که خلیفه خدا در همه عوامل است، به همین سبب، کریمترین آیات الهی و بزرگترین حجت‌های اوست. از امام علی (ع) و امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند:

إِنَّ الصُّورَةَ الْإِنْسَانِيَةَ هِيَ أَكْبَرُ حُجَجِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ هِيَ الْكِتَابُ الَّذِي كَتَبَهُ
بِيَدِهِ، وَ هِيَ الْهَيْكَلُ الَّذِي بِنَاؤُهُ بِحِكْمَتِهِ، وَ هِيَ مَجْمُوعُ صُورَةِ الْعَالَمِينَ، وَ هِيَ
الْمَخْتَصَرُ مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ، وَ هِيَ الشَّاهِدُ عَلَى كُلِّ غَالِبٍ، وَ هِيَ الطَّرِيقُ

المستقیم إلى کل خیر، و الصراط الممدود بین الجنة و النار [امام خمینی ۱۳۷۴:

۷].

پس حقیقت عقل مجرد و روحانیت بسیط، که در روایات از آن به نور پیامبر اکرم (ص) یا فرشته روحانی تعبیر شده است، بی واسطه از حق تعالی صدور یافت. بنابراین، صادر اول، عین تعلق محض و ربط محض به پروردگار است و در این صورت، آنچه از او صادر می‌شود در حقیقت از خداوند صادر شده است؛ زیرا میان خداوند و او بینونت و جدایی نیست [امام خمینی ۱۳۷۹: ۶۵-۶۴]. اینکه عرفا می‌گویند فعل انسان کامل فعل خداست و «نایب است و دست او دست خداست»^۱ اشاره به همین حقیقت دارد.

در بعضی از روایات معصومین (ع) صادر اول بودن حقیقت محمدیه مورد تأیید قرار گرفته است؛ از جمله امام باقر (ع) می‌فرماید:

«یا جابر! ان الله اول ما خلق، خلق محمداً (ص) و عترته الهداة المهتدین، فکانوا

أشباح نوریدی الله.»

قلت: «و ما الاشباح؟» قال: «ظلُّ النور، ابدان نورانية بلا ارواح، و کان مؤیداً

بروح واحدة؛ و هی روح القدس؛ فبه کان یعبده الله و عترته» [کلینی ج ۱: ۴۴۲].

پیامبر اکرم (ص) نیز فرمود: «اول ما خلق الله نوری» [فروزانفر: ۱۱۳] و در جای دیگر فرمود: «اول ما خلق الله العقل» [فروزانفر: ۲۰۲]. این دو حدیث با یکدیگر منافات ندارند؛ زیرا عقل اول، روحانیت و جنبه معنی حضرت خاتم (ص) است و اخبار دیگری که می‌فرماید: «اول ما خلق الله روحی» [سبزواری، ۱۳۷۰: ۲۵۵] و «اول ما خلق المشیة» [سبزواری، ۱۳۷۰: ۲۵۵] و «نحن الآخرون السابقون» [سبزواری، ۱۳۷۰: ۲۵۵] همگی به یک گوهر گرانمایه بسیط مجرد اشاره دارد که عبارت از حقیقت محمدیه و حقیقت اسم اعظم «الله» است.

عقل اول، تجلی عین ثابت انسان کامل

نخستین ظهور حقیقت محمدیه در صورت عقل اول است؛ چون عین ثابت عقل اول از تجلی این حقیقت ظاهر شده است؛ پس عقل اول، حسنه‌ای از حسنات اوست.

۱. مولوی در بیت ۲۲۶ دفتر اول مثنوی معنوی می‌گوید:

نایب است و دست او دست خداست

آنکه جان بخشد گر بکشد رواست

عقل اول صورت اجمالی مرتبه و مقام «عماء» است؛ زیرا مرتبه و مقام «حضرت عمائی»، مقام واحدیت است. حق در این مقام، تمامی حقایق را به نحو اعلی و اتم واجد می‌باشد و نخستین تنزل به صورت امکانی و وجود خلقی، صورت عقل اول است.

این عقل، واسطه فیض به سایر موجودات و دربردارنده تمامی کمالات است و چون ظهوری از ظهورات خاتم انبیاست، حضرت فرمود: «اول ما خلق الله نوری»؛ زیرا عقول، نور محض و فاقد جهات ظلمانیه می‌باشند [آشتیانی ۱۳۷۰: ۶۵۰-۶۵۱].^۱

نخستین صادر از وجود واحد و نزدیکترین موجود به حق، عقل کلی و صادر اول است که «وجه الله الکریم» و «اسم الله العظیم الأعظم» و «نور مُشرق حق بر هیاکل ممکنات» و در اصطلاح حکما «نفس رحمانی» و در زبان عرفا «حق مخلوق به» و نزد شرع «رحمت واسعه» و «حقیقت محمدیه» نامیده می‌شود. این حقیقت کلی مجرد، جامع جمیع عوالم جبروت و ملکوت و ناسوت است و بدون اندک انفصالی، به مبدأ خویش متصل می‌باشد. اینکه پیامبر اکرم (ص) فرمود: «أنا اصغر من ربی بستین» [حسینی طهرانی ۱۴۱۸ ج ۳: ۲۰۱] به همین حقیقت اشاره دارد.

آفرینش عقل از نور منبسط و اضافه اشراقی است و با وجود آنکه تمامی عالم وجود، ظهور فیض منبسط و تجلی فیض اشراقی است، اختصاص عقل اول یا جمله عقول به آن، شاید به این معنی است که عالم عقلی، جلوه تام و نخستین تجلی این فیض است و سایر عوالم وجود و موجودات آن عوالم، همگی به واسطه آن گوهر یگانه، فیض وجود را از مبدأ فیاض دریافت می‌کنند [سبزواری ۱۴۱۳: ۳۲-۳۱].

ملاصدرا ی شیرازی در همین معنی می‌گوید:

عقل اول سایه نور خداست ذات او معنی روح مصطفاست

مرجع جانهای هریک ز انبیا هست تا حد یکی زین عقلها

عقل باشد سایه نور احد پاک و بی‌غش باشد از نفس و جسد

[ملاصدرا ۱۳۷۶: ۷]

این جوهر مجرد، عقل عالم کبیر که در کاربرد بعضی از عرفا، «آدم اول» [نسفی: ۷۲] نامیده شده، غیر از آدم ابوالبشر است.

۱. با اختصار و اندکی تصرف.

به سبب آنکه حقیقت محمدیه جلوه اسم اعظم «الله» است و مقام باطن ولایت او مقام جامعیت اسم اعظم و متحد با آن است، حضرت ختمی مرتبت (ص) به اعتبار باطن وجود، عین اسم اعظم و به اعتبار ظهور خلقی در مقام قوس نزول، نخستین تعینی که به خود می‌گیرد، تعین عقلی و ظهور به صورت عقل اول است؛ نه بدان مفهوم که عقل اول، تمام حقیقت آن مقام رفیع باشد. به بیان دیگر می‌توان گفت: عقل اول، حسنه‌ای از حسنات اوست که متصف به مظهریت جمیع اسماء نیست [آشتیانی ۱۳۷۰: ۸۳۹؛ سزواری ۱۳۶۱: ۳۹۲]؛ در صورتی که عین ثابت حقیقت محمدیه به سبب اتحاد با اسم «الله» قابلیت مظهریت تمامی اسماء را دارد. بنابراین، عقل اول، مرتبه‌ای از مراتب وجود اوست. فیض وجود عین ثابت انسان کامل، شامل عقل و سایر مراتب فروتر از آن می‌شود و به اعتبار اصل ذات، حدّ ماهوی ندارد؛ در حالی که عقل اول، حدّ ماهوی دارد. همین حقیقت است که گاهی به صورت عقل ظاهر می‌شود و گاه به صورت نقوش و مراتب عوالم برزخی متجلی می‌گردد.

بنابراین، حقیقت محمدیه به اعتبار وطن اصلی خویش، واسطه فیض به عالم هستی، و به اعتبار جنبه خلقی و وجود حادث مادی، عبد مربوب و مرزوق است و از این جهت با موجودات عالم اجسام تشابه دارد. ممکن است آیه «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ» [کهف: ۱۱۰] به این حقیقت اشاره داشته باشد. عین ثابت انسان کامل به حسب وجود با اسم اعظم متحد است، نظیر اتحاد وجود با ماهیت خاص آن وجود. در نتیجه، عقل اول همان‌گونه که از اسم «الله» صادر شده، از مظهر این اسم (حقیقت محمدیه) نیز صادر شده است.

به این نکته باریک نیز باید توجه داشت که حقیقت محمدیه مظهر اسم «الله» ذاتی است، نه «الله» وصفی، که عقل اول مظهر آن می‌باشد. بنابراین عین ثابت این حقیقت در مقام احدیت، صورت و مظهر اسم «الله» و متحد با آن، و در مقام احدیت - که مقام تجلی ذاتی است - متجلی در اسمای الهیه است و عین ثابت او به این اعتبار بر کلیه اعیان ثابت، سیمت سیادت دارد.

امام خمینی بارها در آثار خود، همچون عرفای محقق، باطن نبوت رسول اکرم (ص) و حقیقت انسان کامل را مظهر اسم اعظم «الله» دانسته و درباره این حقیقت بسیط مجرد، مطالب عمیقی فرموده است [امام خمینی ۱۳۶۰: ۶۱-۶۰، ۸۸، ۹۰، ۱۷۸؛ امام خمینی ۱۳۷۴: ۷۸-۷۶]. به نظر ایشان، اسم اعظم در بردارنده احدیت جمع حقایق اسمای جلال و جمال و لطف و قهر است و هیچ فرقی بین اسم اعظم و مقام غیبی و نور آقرب نیست؛ جز اینکه این ظاهر است و آن باطن، و او با وحدت

جمعی و بساطت احدیت، همه نامها را در خود پوشیده دارد، ولی منزله از هر کثرت و مقدس از هر گونه اعتبار و حیثیت [امام خمینی ۱۳۶۰: ۹۰] می‌باشد.

انسان کامل، آیینۀ تمام نمای اسماء و صفات

انسان کامل چون مظهر تمامی نامها و صفات و مربوب حق تعالی به اسم جامع است، هیچ یک از نامها بر او غلبه تصرف ندارد و خود نیز چون ربّ خود و «کون جامع» است، دارای مقام برزخیت کبری می‌باشد و سیرش بر طریق مستقیم اسم جامع است؛ در حالی که در سایر موجودات، اسمی از اسمای محیط یا غیر محیط تصرف دارد که آن موجود مظهر همان اسم است و ابتدا و بازگشت آن نیز به همان اسم می‌باشد.

پس چون حق تعالی به مقام اسم جامع و ربّ انسان بر صراط مستقیم است — یعنی مقام وسطیت و جامعیت را داراست، بدون برتری صفتی بر صفت دیگر و ظهور اسمی بر اسم دیگر — مربوب آن ذات مقدس نیز بدین صفت و بر صراط مستقیم است؛ در حالی که هیچ یک از موجودات دیگر بر صراط مستقیم نیستند بلکه اعوجاج دارند یا به جانب لطف و جمال یا قهر و جلال. [امام خمینی ۱۳۸۳: ۵۳۱].

انسان کامل همچون حق جلوه‌گاه صفات قهر و لطف است؛ همان‌گونه که خداوند در عین ظاهر بودن باطن است و رحمت او عین غضب است و در غضبش رحمت پنهان است، انسان کامل نیز اینگونه است؛ زیرا با دو دست لطف و قهر حضرت حق آفریده شده است [امام خمینی ۱۳۷۴: ۲۶ - ۲۷؛ آشتیانی ۱۳۷۰: ۷۴۳ - ۷۴۲].

همچو نی زهری و تریاقی که دید همچو نی دمساز و مشتاقی که دید

[مولوی دفتر اول بیت ۱۲]^۱

حدیث قدسی معروف که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلِيَّ صُورَتِهِ» [فروزانفر: ۱۱۴] اشاره به همین مظهریت صفات جمال و جلال انسان کامل دارد.

۱. بعضی از شارحان مثنوی، «نی» را استعاره از انسان کامل و «زهر و تریاق» را استعاره از صفات قهر و لطف دانسته‌اند.

ولایت حقیقت محمدیه

برتری پیامبر اکرم (ص) بر تمامی فرشتگان و پیامبران و اولیا، برتری تشریفاتی نیست؛ بلکه حقیقتی وجودی و کمالی است. برتری آن بزرگوار به شمول دایره ولایت او بر تمامی مخلوقات بستگی دارد که آن را نیز از سیادت و احاطه اسم اعظم «الله» بر سایر نامها گرفته است.

یکی از دلایل برتری حضرت خاتم (ص) بر فرشتگان این است که فرشته مقید به مقام تنزه است و از اقسام شهوات میرا؛ در حالی که انسان کامل «هیكل توحید»^۱ و مظهر اسماء و صفات حق و آیینة جمال نمای اوست و وحدت او، وحدت جمعی است. آن حقیقت کامل، جمیع کمالاتی را که موجودات دارند داراست، بعلاوة کمالاتی که آنها فاقد آن هستند.^۲

دلیل دیگر، تعلیم اسماء به انسان است. مرتبه عالی تعلیم اسماء، تحقق به مقام اسماء الله است؛ همان گونه که مرتبه عالی از احصای نامها، که در روایت شریف «ان لله تسع و تسعين اسماء، من احصاها دخل الجنة» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۴: ۱۸۷-۱۸۶] تحقق به حقیقت آنهاست که انسان را به جنت اسمائی نایل می کند [امام خمینی ۱۳۷۸: ۲۰۷-۲۰۶].

حضرت امام مقام نبی اکرم (ص) را مقام «مشیت مطلق» و ولایت کلی اصلی هیولایی، و مقام سایر انبیا را مقام «مشیت مقید» و ولایت جزئی تبعی و صورت هیولی می داند. مقیدات، مظاهر مطلق و جزئیات، مشارق نور او و مظاهر ظهور او هستند؛ به همین سبب، نبوت انبیا، ظهور نبوت او و دعوت به سوی اوست و نبوت آن بزرگوار، روح نبوت و باطن آن است [امام خمینی ۱۳۷۸: ۷۵-۷۶]. اینکه حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمود: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين»^۳ به همین نبوت دائمی و سرمدی اشاره دارد.

از حقیقت محمدیه به «قلم» نیز تعبیر کرده اند [سبزواری ۱۳۶۱: ۳۹۴-۳۹۳]؛ زیرا او واسطه نگارش حق در صور مبدعات و مخترعات و کائنات است؛ همان گونه که قلم در دست نویسنده، کلمات را می نویسد و نقشها را ترسیم می کند.

۱. به نظر می رسد عرفا و حکما اصطلاح «هیكل توحید» را برای انسان از این سخن گهربار حضرت علی (ع) گرفته باشند که فرمود: «نور شرق من صبح الازل، فیلوح علی هیاكل التوحید آثاره» [سبزواری: ۴۸۳].

۲. مرحوم امام خمینی در مورد مرتبه کمالی رسول اکرم (ص) و اهل بیت مطهرش (ع) به حدیث مفصلی از حضرت ختمی مرتبت (ص) استناد فرموده است [امام خمینی ۱۳۶۰: ۱۶۶-۱۶۴].

۳. این حدیث به صورت «كنت نبياً و آدم بين الروح و الجسد» نیز نقل شده است [فروزانفر: ۱۰۲].

مرتبه حقیقت محمدیه به تعبیر قرآن، مقام «أو أدنی» است و وجودش حدّ و قوف ندارد؛ چنان که در معراج، در حرکت قوس صعودی، آن حقیقت بی حد، به همراهی جبرئیل به مرتبه‌ای رسید که آن فرشته مقرب را یارای بالاتر پریدن نبود و فرمود: «لو دنوت أئمة لاحتقرت» [سبزواری: ۲۹۲].

و پس از آن، حبیب خدا به تنهایی و به کشش محبوب تا نهایت سیر کمالی خویش، که مقام «قاب قوسین» و پس از آن «أو أدنی» است، پرواز کرد و به جایی رسید که از آن حالت این چنین خبر داد: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لابی مرسل» [فروزانفر: ۳۹]. به همین سبب، او «رحمت واسعه» و «وجود منبسط» است.

برتری نبوت حضرت ختمی^(ص) بر سایر انبیا، به برتری و سیادت اسمی برمی گردد که حقیقت محمدیه جلوه آن است؛ زیرا هر اسمی که محیط تر و جامع تر است، دولت او نیز محیط تر و نبوت تابعه او محیط تر و بادوام تر و کتاب نازل شده از او محیط تر و جامع تر است. چون نبوت پیامبر ختمی^(ص) و قرآن شریف و شریعت آن بزرگوار از مظاهر و مجالی یا از تجلیات و ظهورات مقام جامع احدی و حضرت اسم «الله» الاعظم است، از این جهت محیط ترین نبوات و کتب و شرایع و جامعترین آنهاست و اکمل و اشرف از آنها قابل تصور نیست و دیگر علمی بالاتر از آن یا شبیه به آن از عالم غیب به عالم طبیعت تنزل نخواهد کرد؛ یعنی آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع است، همین است و بالاتر از این، امکان نزول درعالم ملک را ندارد. پس خود رسول ختمی^(ص) اشرف موجودات و مظهر تام اسم اعظم است و نبوت او نیز تمامترین نبوت‌های ممکن و صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۰۹؛ امام خمینی، ۱۳۶۰: ۱۹۵].

نبوت پیامبر اکرم^(ص) اختصاص به عالم عین ندارد، بلکه در تمامی مراتب وجود، به اعتبار برتری مظهر خود، نبوت و ولایت و سیادت از آن اوست. نخستین کسانی که به این رسول غیبی و ولی حقیقی ایمان آوردند، ساکنان عالم جبروت، یعنی انوار قاهر نوری و قلمهای عالی الهی بودند که نخستین ظهور بسط فیض و «مدّ ظل» می‌باشند. سپس به ترتیب نزول، از بالا به پست تا جهان ماده و مادیات، بدون آنکه سرپیچی کنند، به او ایمان آوردند و این یکی از معانی روایتی است که از رسول خدا^(ص) نقل شده که فرمود: «آدم و من دونه تحت لوائی» [امام خمینی، ۱۳۶۰: ۱۱۸].

بنابراین، هر موجودی به اندازه وسعت وجودی خویش و قابلیتش، ولایت و خلافت باطنی را پذیرفته است و همین ولایت است که در تمامی اجزای عالم، همچون خون در رگهای انسان سریان

دارد [امام خمینی ۱۳۶۰: ۱۱۹]. با عنایت به این موضوع می‌توان گفت که مقام کثرت در وحدت و وحدت در کثرت برای هیچ یک از انبیا، بجز خاتم پیامبران (ص) به اصالت و برای اوصیای آن بزرگوار به تبعیت او، میسر نشده است [امام خمینی ۱۳۷۴: ۱۰].

اتحاد نور وجودی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع)

هر مقامی که برای حضرت ختمی مرتبت (ص) در مراتب گوناگون عالم آفرینش وجود دارد، برای اوصیای او نیز برقرار است؛ زیرا نور وجودی پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) با یکدیگر اتحاد ذاتی دارد.

امام خمینی (ص) برای اثبات همین موضوع به حدیثی از امام صادق (ع) استناد کرده‌اند که فرمود:
ان الله كان اذ لاكان، فخلق الكان و المكان، و خلق نور الانوار الذي نورت منه الانوار، و أجرى فيه من نوره الذي نورت منه الانوار، و هو النور الذي خلق منه محمداً و علياً، فلم يزالا نورين أولين؛ إذ لاشيء كون قبلهما. فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الظاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين، في عبدالله و أبي طالب [امام خمینی ۱۳۷۴: ۴۰ - ۳۹].

خدای تعالی بود هنگامی که بودی نبود، پس بود و مکان را آفرید و نورها را آفرید و نورالانوار را که همه نورها از آن نورانی شد، آفرید و از نور خودش که انوار از آن نورانی است، در آن جاری کرد و آن همان نوری است که از آن محمد (ص) و علی (ع) را آفرید. پس آن دو بزرگوار همواره دو نور نخستین بودند؛ چون پیش از آن دو موجودی پا به عرصه وجود نگذاشته بود. پس آن دو نور در صلبهای پاک در جریان بود تا آنکه در پاکترین صلبهای پاک، که عبارت از عبدالله و ابی طالب بودند، از هم جدا شدند. در حدیث است که: «أولنا محمد، أوسطنا محمد، آخرنا محمد، کلنا محمد، کلنا نورٌ واحد» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۱۴: ۲۵: ۳۶۳]. پیامبر اکرم (ص) فرمود: «أنا و علی من شجرة واحدة» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۲۳: ۲۳] و «أنا و علی من نور واحد» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۱۵: ۱۱].

احمدبن حنبل در کتاب مسند خود نقل کرده که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «كنت أنا و علی بن ابی طالب نوراً بین یدی الله قبل أن یخلق آدم» [اشتیانی ۱۳۷۰: ۷۳۱]. همچنین فرمود: «أنا و علی أبوا هذه الامة» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۳۶: ۱۱].

تجلی حقیقت محمدیه در اولیای محمدی، غیر از تجلی در سایر انبیاست. تجلی در اولیای محمدی، تجلی حق به تمام اسماء و صفات است و امامان معصوم^(ع) همچون حضرت ختمی مرتبت^(ص) مظهر تجلی ذاتی حَقِّند، نه اسمائی و صفاتی. صفاتی که در مهدی موعود^(عج) وجود دارد، در هیچ یک از انسانها امکان تحقق ندارد. مبدأ ظهور خاتم انبیا به صورت اولیا^(ع) از حضرت علی^(ع) شروع و به حضرت مهدی^(عج) ختم می‌شود. ظهور این کمالات که خاص حضرت قائم است، در زمان رسالت حضرت رسول ممکن نبوده و باید این کمالات و خصایص وجودی در مظهر خاتم الاولیاء، که یکی از حسنات حضرت ختمی است، ظهور نماید [آشتیانی ۱۳۷۰: ۷۳۴-۷۳۳].^۱

وحدت قرآنی تدوینی و انفسی

انسان دارای مراتبی از وجود است که طبق بطون قرآن، کلیات آن در هفت بطن محصور می‌باشد. این هفت بطن عبارت است از: نفس، عقل، قلب، روح، سر، خفی و اخفی. همان‌گونه که بطون قرآن را کسی در نمی‌یابد مگر پایداران در علم، حقیقت انسان کامل و بطون هفت‌گانه یا هفتادگانه نور نبوت حضرت ختمی^(ص) و ولایت او و اهل بیت پاکیزه‌اش^(ع) را نیز به جز کاملان و وارستگان و به حق پیوستگان - البته به اندازه درجه کمال و ظرفیت خویش - ادراک نمی‌کنند. همان‌گونه که قرآن تدوینی، مظهر جمیع شئون اسمائی و صفاتی حق تعالی و صورت احدیت جمع تمامی شئون و تجلیات است و به عبارت دیگر، صورت اسم اعظم است، انسان کامل نیز اینگونه می‌باشد؛ بلکه می‌توان گفت که حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است و در عالم کثرت به حسب صورت از یکدیگر جدا هستند. این حقیقت را می‌توان از حدیث «ثقلین» دریافت؛ آنجا که پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید: «انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛ ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا أبداً، فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۲: ۱۰۰].

۱. حقیقت وجودی پیامبر اکرم^(ص) را عقل کل و حقیقت وجودی علی^(ع) را نفس کل دانسته و گفته است: نفس کل همان عقل کل است که بی‌تجافی از مقام خود، در مرحله فروتر به صورت نفس کل جلوه کرده است. بنابراین، نور وجودی پیامبر^(ص) و علی^(ع) یعنی عقل کل و نفس کل، اتحاد وجودی دارد [سبزواری ۱۳۷۰ مندرج در رسائل حکیم سبزواری: ۲۸۶].

این حدیث گهربار به روشنی می‌گوید که حقیقت انسان کامل، که کتاب انفسی است، از حقیقت قرآن، که کتاب تدوینی است، جدایی ناپذیر است. پس آن کس که حقیقت وجودی انسان کامل را، آنگونه که هست، بشناسد، حقیقت قرآن و بطون هفتگانه آن را شناخته است و چون شناخت انسان کامل ارتباط مستقیم با سیر در مراتب وجود در قوس صعودی دارد؛ به هر اندازه که عروج به مراتب وجود برای کسی میسر شود، به همان اندازه حقیقت انسان کامل و قرآن را می‌شناسد. روشن است که هیچ موجودی در عالم آفرینش امکان رسیدن به مرتبه حقیقت محمدی و علوی را ندارد؛ به همین سبب، ادراک و شهود بطون قرآن برای کسی جز معصومان^(ع) امکان‌پذیر نیست و این حقیقت را پیامبر اکرم^(ص) و اوصیای پاک او بارها فرموده‌اند.

امام باقر^(ع) فرمود: «ما یستطیع احدٌ ان یدعی ان عنده جمیع القرآن کله، ظاهره و باطنه، غیر الأوصیاء» [کلینی ج ۱: ۲۲۸] و جابر می‌گوید: از امام باقر^(ع) شنیدم که می‌فرمود: «ما ادعی احدٌ من الناس انه جمع القرآن کله کما انزل إلا کذاب، و ما جمعه و حفظه کما انزله الله تعالی إلا علی بن ابی طالب و الائمه من بعده، علیهم السلام» [کلینی ج ۱: ۲۲۸؛ امام خمینی ۱۳۷۴: ۵۸-۵۹]. در اصول کافی از امام صادق^(ع) روایت شده که فرمود: «و عندنا - و الله - علم الکتاب کله» [کلینی ج ۱: ۲۲۸؛ امام خمینی ۱۳۷۴: ۵۹]. بنابراین، همه اولیای خدا کتابهای آسمانی هستند و از نزد خدای حکیم نازل شده‌اند و حاملان قرآن تدوینی می‌باشند.

به استناد قرآن، حقیقت و باطن این کتاب آسمانی در شب قدر نازل شده است. حکمای متأله و عرفای محقق بر این باورند که مقصود از «لیلة القدر» انسان کامل است که:

امّ الکتاب تکوینی در شب روشن وجود، روح مکرمش بر مقام بشریتش نازل شده؛ «در بشر روپوش آمد آفتاب» و این است شب روشن میان روز تاریک؛ چه، بدن جسمانی مادی ظلمت است، ولی ظاهر بر مشاعر جزئیة و روح نور است، و اشراقی نور اسپهبدش گوید؛ ولی باطن و مخفی از آنها. و تأویل «خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [قدر: ۳] جامعیت اوست همه اسماء را که او مظهر اسم اعظم است و یوافتی، مظاهر اسماء دیگرند، و این اسم اعظم است از هزار اسم «الله» و تعیین «الف»، به اعتبار مظهریت اسماء حسناست [سبزواری ۱۳۶۱: ۴۵۹-۴۹۶].

امام خمینی نیز چنین اعتقادی دارد. از نظر ایشان، باطن «لیلة القدر» بنیه و صورت مُلکی یا عین ثابت محمدی^(ص) است که جلوه اسم اعظم و تجلی احدی جمعی است. اگر «لیلة القدر» اشاره به مظهر اسم اعظم باشد، مرآت تام محمدی^(ص) است و «هزار ماه» عبارت است از مظهر نامهای دیگر؛ و چون حق تعالی هزار و یک نام دارد و یک «اسم مستأثر» در علم غیب است، از این جهت «لیلة القدر» نیز مستأثر است و شب قدر بنیه محمدی نیز اسم مستأثر می‌باشد. بدین سبب، هیچ موجودی به جز ذات مقدس رسول اکرم^(ص) بر اسم مستأثر اطلاع پیدا نمی‌کند [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۳۸-۳۳۵].

از آنجا که عالم هستی و مراتب آن، جلوه انسان کامل است و به عبارتی «انسان کبیر» نامیده می‌شود، «کتاب تکوینی» است. این سه کتاب کاملاً بر یکدیگر منطبق هستند و مطالعه و اشراف بر هر یک از آنها، اشراف و ادراک دیگری نیز هست. پس ادراک بطون هفتگانه کتاب تکوینی نیز در انحصار انسانهای کامل و اولیای خداست که مصداق اتم و اکمل آنها، رسول اکرم^(ص) و اوصیای پاک او می‌باشند.^۱

با عنایت به مطالب گذشته می‌توان گفت که کتاب تدوینی و کتاب تکوینی، یعنی تمام دایره وجود از عوالم غیب و شهود - تکویناً و تشریحاً، وجوداً و هدایتاً - ریزه‌خوار خوان نعمت وجودی سرور کائنات هستند و آن بزرگوار واسطه فیض حق و رابطه بین حق و خلق است:

و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ یک از عوالم ظاهر و باطن نمی‌تابید [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۳۷].

انسان کامل، واسطه فیض

چون انسان کامل واسطه فیض به عوالم غیب و شهادت است، ناگزیر عالم شهادت برای بقای خود نیازمند به یک انسان کامل است که در زبان شرع «ولی»، «حجّت» و «امام» و در زبان عرفان «قطب»

۱. امام خمینی می‌فرماید: برای کتابهای تکوینی نیز هفت بطن و یا هفتاد بطن است که تأویل و تفسیر آنها را کسی نمی‌داند، مگر افرادی که از کتافتهای عالم طبع و حدتهای آن منزّه باشند؛ و آن را لمس نمی‌کنند مگر پاکیزگان؛ زیرا آنان نیز از نزد پروردگار رحیم نازل شده‌اند [۱۳۷۴: ۵۹].

نامیده می‌شود. تا زمانی که عالم مُلک پابرجاست، نشان‌دهنده وجود انسان کامل و حجت خدا در روی زمین است و آنگاه که ذخیره الهی و ولی کامل از عالم شهادت رخت به عالم باطن کشد، نظام ظاهر از هم می‌پاشد^۱ و قیامت ظاهر می‌شود.

انسان کاملی که بقای عالم به او بسته است از صفت ولایت حق برخوردار است و چون «ولایت» صفتی دائم و پایدار است، همواره مظهر خود را پایدار نگه می‌دارد. البته این مظهر، گاه در عالم شهادت است و گاه در عالم باطن [آشتیانی ۱۳۷۰: ۷۳۶ - ۷۳۵]. امام خمینی در قصیده‌ای که اختصاص به مدح آخرین حجت خدا در روی زمین دارد، می‌فرماید:

حضرت صاحب زمان مشکوة انوار الهی
مالک کون و مکان، مرآت ذات لامکانی
مظهر قدرت، ولی عصر، سلطان دو عالم
قائم آل محمد، مهدی آخر زمانی
با بقاء ذات مسعودش همه موجود باقی
بی لحاظ اقدسش یک دم همه مخلوق فانی
خوشه چین خرمن فیضش همه عرشی و فرشی
ریزه خوار خوان احسانش همه انسی و جانی
از طفیل هستی اش هستی موجودات عالم
جوهری و عقلی و نامی و حیوانی و کانی
[امام خمینی ۱۳۷۲: ۲۶۵]

در جای دیگر نیز به همین موضوع اشاره کرده، می‌فرماید:

ذاتش به امر دادگر، شد منبع فیض بشر
خیل ملایک سر به سر در بند الطافش رهین
[امام خمینی ۱۳۷۲: ۲۶۰]

وساطت در فیض، صفت تمامی معصومان است؛ زیرا که نور وجودی آنها با نور وجودی رسول اکرم (ص) اتحاد ذاتی دارد. به همین سبب است که مرحوم امام در مدح حضرت زهرا (س) نیز به وساطت او در نزول فیض وجود اشاره کرده و فرموده است:

ممکن اما چه ممکن علت امکان
واجب اما شعاع خالق اکبر
ممکن اما یگانه واسطه فیض
فیض به مهتر رسد و زان پس کهنتر
[امام خمینی ۱۳۷۲: ۲۵۴ - ۲۵۳]

۱. امام رضا (ع) می‌فرماید: «لو خلت الارض طرفه عین من حجة، لساخت بأهلها» [مجلسی ۱۴۰۳ ج ۲۳: ۲۹].

بنابراین می‌توان گفت که حقیقت انسان کامل نسبت به عوالم وجود، حکم نفس ناطقه را دارد نسبت به بدن مادی. او جان جهان و قلب تپنده هستی است. انسان کامل جهت فعلیت و صورت و تمامیت عالم وجود است و هستی بدون حقیقت انسان کامل، ناقص و بالقوه، بلکه معدوم صرف است. همان‌گونه که تن مادی بدون روح باقی نمی‌ماند، نظام هستی نیز بدون وجود حجت کامل و ولی مطلق از هم فرو می‌پاشد. همان‌گونه که صدور موجودات از مبدأ به واسطه انسان کامل صورت می‌گیرد، بازگشت آنها به سرچشمه وجود در قوس صعودی نیز بدون وساطت انسان کامل امکان‌پذیر نیست [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۰۹]. بلکه می‌توان گفت که مرجع و معاد آنان به انسان کامل است. جهان هستی دارای مراتب و درجاتی است که این درجات از دو جهت مطرح هستند: یکی قوس نزول و دیگری قوس صعود. مبنای قوس صعود، حرکت بنیادی و جوهری جهان ماده است که ملاصدرا آن را مطرح و اثبات کرد [ملاصدرا ج ۳: ۱۱۲ - ۶۱].

بنابر حرکت جوهری، جهان ماده یکپارچه در حال خروج از قوه به فعل است. روشن است که فعلیت تام جز با رسیدن به مرتبه تجرد تام حاصل نمی‌شود. پس حرکت جهان ماده، جهان ماده را خود به خود در مسیر تجرد قرار می‌دهد. تحول و تبدیل یک موجود مادی به موجود مجرد، بدون فرض و پذیرش کون جامع بودن وجود انسان، امکان‌پذیر نیست؛ بدین معنی که هر موجودی در جهان هستی حدّ معینی دارد، ولی یکی از موجودات جهان، به نام انسان، به تنهایی شامل همه حدود هستی است. بنابراین، تنها اوست که می‌تواند میان جهان ماده و جهان مجردات پیوند برقرار کند و همچون پلی بر سر راه عبور مادیات به عوالم تجرد قرار گیرد. مولوی در این مورد می‌گوید:

اصل نعمتها ز گردون تا به خاک	زیر آمد شد غذای جان پاک
از تواضع چون ز گردون شد به زیر	گشت جزء آدمی حیّ دلیر
پس صفات آدمی شد آن جماد	برفراز عرش پیران گشت شاد
کز جهان زنده ز اول آمدیم	باز از پستی سوی بالا شدیم

[مولوی دفتر سوم بیت ۴۶۳ - ۴۶۰]

بنابراین، قوس صعود در محدوده وجود انسان، از پایین‌ترین درجه هستی تا بالاترین درجه آن قابل تحقق است. در زیارت جامعه همین معنا آمده است که: «و ایاب الخلق الیکم، و حسابهم علیکم» و «بکم فتح الله، و بکم یختم» [قمی: ۷۱۱] و در قرآن است که: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» [غاشیه: ۲۶، ۲۵].

پس انسان کامل غایت خلقت است؛ چنانچه در حدیث قدسی وارد است: «یابن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی.» [فروزانفر: ۱۸۱] غایت سیر انسان وصول به باب الله و فنای فی ذات الله است. [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۶۳]

انسان، عالم صغیر

عرفا به اعتبار اینکه عین ثابت انسان را نخستین مخلوق می‌دانند و سایر موجودات را جلوه انسان، می‌گویند: انسان خلاصه عالم هستی است و «دل» خلاصه وجود انسان. پس «دل» اصل است و «عالم» فرع.

فلک دوران زند بر محور دل وجود هر دو عالم مظهر دل

[سبزواری، ۱۳۷۰: ۱۳۳]

دل از جهان بزرگتر است و آنچه در عالم هست، در دل انسان نیز وجود دارد.

ای نسخه‌نامه الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

[رازی، ۱۳۷۶: ۴۰]

بنابراین، دل اصل است و عالم، تابع و سایه او. عالم مجردات ظل تجرد قلب انسان کامل و عالم حیوانات سایه حیوانیت او و عالم نباتات سایه نباتیت او هستند. پس غایت عالم، دل انسان کامل است، نه اینکه جزئی از عالم یا کل عالم، غرض و غایت او باشد [سبزواری: ۲۱۷]. مولوی می‌گوید:

ای دلا منظور حق آنکه شوی که چو جزوی سوی کل خود روی
حق همی گوید نظرمان بر دل است نیست بر صورت که آن آب و گل است
تو همی گویی مرا دل نیز هست دل فراز عرش باشد نی به پست
آن دلی کز آسمانها برتر است آن دل ابدال یا پیغمبر است
پاک گشته آن ز گل صافی شده در فزونی آمده وافی شده

[مولوی دفتر سوم بیت ۲۲۵۰ - ۲۲۴۴]

آنها به عالم، «انسان صغیر» و به دل «عالم کبیر» می‌گویند و چون جهان و دل را یکی می‌دانند، اعتقاد دارند که این دو کتاب کاملاً بر یکدیگر منطبقند:

چیست اندر خم که اندر نهر نیست چیست اندر خانه کاندر شهر نیست
این جهان خمّ است و دل چون جوی آب این جهان خانه است و دل شهر عجاب
[مولوی دفتر چهارم بیت ۸۱۱ - ۸۱۰]

آنچه به صورت مفصل در عالم وجود دارد، در انسان به طور مجمل نهفته است. بنابراین انسان، عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم، انسان کبیر مفصل. اما از روی مرتبه، انسان، عالم کبیر است و عالم، انسان صغیر.

پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی
ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطناً به هر ثمر شد شاخ هست
گر نبودی میل و امید ثمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر
پس به معنی آن شجر از میوه زاد گر به صورت از شجر بودش ولاد
مصطفی زین گفت کآدم و انبیا خلف من باشند در زیر لوا
[مولوی دفتر چهارم بیت ۵۲۱ - ۵۲۰]

هرچه در عالم هست، در نشأت انسان هست و در نشأت انسان امری هست که در عالم نیست و آن، دو چیز است: یکی آنکه هر یک از شئون و صفات الهیه در مرتبه انسان کامل به رنگ همه برآمده است و به احکام همه منصب گشته ... و دیگر آنکه شئون و صفات در مرتبه جمعیت الهیه مجمل است و بالقوه، و در مظاهر متفرقه عالم مفصل است و بالفعل؛ و نشأت انسان، جامع است بین الاجمال و التفصیل و القوه و الفعل؛ زیرا که همه در وی دفعتاً مجمل است و بالقوه، و علی السبیل التدریج مفصل است و بالفعل [جامی: ۹۲].

حکمای محقق، مانند ملاصدرا و شاگردان و پیروانش، انسان را «عالم صغیر» و عالم را «انسان کبیر» می‌دانند [سبزواری ۱۴۱۳: ۵۹۷ ح ۴].

هست عالم جمله انسان کبیر نفس کلی فایض از عقل منیر
این همه صنعت که دانی بالتمام در بدن باشد مر انسان را مدام
زانکه انسان عالمی باشد صغیر اندر آن هر صنف گشته جای گیر
[سبزواری، ۱۳۷۰: ۲۶]

اشعار منسوب به حضرت علی^(ع) نیز باور حکمای محقق را تأیید می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید:

أتزعّم أنك جرمٌ صغیرٌ و فیک انطوی العالم الاکبر
و أنت الکتاب المبین الذی بأحرفه تظهّر المضمّر
[امام خمینی^۲: ۱۳۷۸: ۱۵۹]

امام خمینی^(س) نیز، همچون حکمای محقق، انسان کامل را به وحدت جمعی و بساطت ذاتی خود، صورت مجموع عوالم می‌داند و معتقد است که عوالم وجودی، صورت تفصیلی انسان کامل است. اگر انسان کامل مظهر اسم «رحمان» باشد، آن اسم برای بسط حقیقت وجود و دو سلسله نزول و صعود است. اگر مربوط اسم «رحمان» جامع جمیع مراتب و واجد تمامی حقایق ذاتی و عرضی باشد، آن انسان کامل است که صورت مجموع عوالم می‌باشد و حقایق عالم در انسان به نحو بساطت و وحدت محقق است و در عوالم به نحو بسط و کثرت.

به نظر ایشان انسان کامل حقیقه الحقایق و روح الارواح و صورت همه صورتهای و ماده المواد و جامع جمیع مراتب کمال است که صفات جمال و جلال در او به صورت کمون وجود دارد و عوالم غیب و شهادت در آن مضمّر است [امام خمینی^۲: ۱۳۷۸: ۱۵۹].

عالم از آن جهت «انسان کبیر» نامیده شده است که شامل وجود انسان نیز می‌شود. خداوند عالم را مانند یک جسم آفرید و روح آن را انسان قرار داد؛ روشن است که روح، مدبر بدن و اشرف بر آن است؛ پس او بر مراتب وجود و منازل غیب و شهود احاطه دارد. پس روح ولی، روح کل و نفس او نفس کل و جسم او جسم کل است؛ آن چنان که در زیارت جامعه آمده است: «أرواحکم فی الأرواح، و نفوسکم فی النفوس، و أجسامکم فی الأجسام».

امام خمینی از طریق دیگر نیز اثبات کرده‌اند که انسان کامل، روح اعظم است و عالم هستی جلوه و جسم او. به نظر ایشان، که نظر عرفای محقق و حکمای متأله نیز هست، نخستین اسمی که به تجلی احدیت و فیض اقدس در حضرت علمیه و واحدیت ظهور یافت و مرآت آن تجلی گردید، اسم اعظم جامع الهی و مقام مسمای «الله» است [امام خمینی^۲: ۱۳۷۴: ۱۲۸-۱۲۷] که در وجهه غیبی عین تجلی به فیض اقدس و در تجلی ظهوری، عین مقام جمع واحدیت به اعتباری و کثرت اسمائی به اعتباری است. تعیین اسم جامع و صورت آن، عین ثابت انسان کامل و حقیقت محمدیه است؛ چنان که مظهر تجلی عینی فیض اقدس، فیض مقدس و مظهر تجلی مقام واحدیت، مقام الوهیت و مظهر تجلی عین ثابت انسان کامل، روح اعظم است [امام خمینی^۲: ۱۳۶۰: ۶۷].

به سبب آنکه انسان کامل، روح هستی و باطن آن است، در قوس صعود قدرت بر دخول در عالم ملکوت و جبروت را به طور تروح و رجوع از ظاهر به باطن دارد؛ همان گونه که فرشتگان بلند مرتبه الهی که مجردند و جایگاه آنها در عالم ملکوت است، بدون آنکه از مقام خود تجافی کنند، گاه به تقدیر الهی، تمثل ملکوتی یا ملکی دارند؛ مانند تمثل جبرئیل به شکل یک بشر کامل بر حضرت مریم (س) [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۴۲].

از نظر امام خمینی، انسان به طور اجمال دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است:

اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال. سوم، نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت [امام خمینی ۱۳۸۳: ۳۸۶].

به اعتبار دیگر، انسان کامل دارای چهار مقام است که عبارت است از: ملک، ملکوت، جبروت و لاهوت [امام خمینی، ۱۳۷۸: ۴-۳]. به اعتبار دیگر، دارای پنج مقام است: شهادت مطلق، غیب مطلق، شهادت مضاف، غیب مضاف و مقام کون جامع؛ مطابق حضرات خمس که در زبان عرفا متداول است. به اعتبار دیگر، دارای هفت مقام، معروف به هفت شهر عشق و هفت اقلیم وجود است و به اعتبار تفصیلی دارای صد منزل یا هزار منزل می‌باشد.

انسان با تربیت مخصوص و عمل مناسب با عالم غیب و مقام روحانیت می‌تواند تمثل ملکوتی و جبروتی پیدا کند و در میان فرشتگان نیز صاحب مقام خلافت و ولایت شود.^۱ او صاحب تصرف در بلاد الهی است و خلعت‌های اسماء، و صفات خداوندی را می‌پوشد و در گنجینه‌های عالم ملک و ملکوت او نفوذ دارد. ظاهرش نسخه‌ای است از ملک و ملکوت و باطنش در حکم گنجینه‌های الهی است. پس پروردگار انسان جامع کامل، حضرت خداوندی است و شایسته است که او خدا را به نامی که با مقام انسان جامع تناسب دارد و او را از اموری که با او سازگار نیست محافظت می‌کند، بخواند و آن نام، اسم اعظم «الله» است [امام خمینی ۱۳۷۴: ۹-۸].

کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی می‌گوید:

انسان همان وجود جامعی است که همه مراتب وجود را در انحصار خود قرار داده؛ پس ذات خداوندی همان پروردگاری است که او را ایجاد کرده

۱. مرحوم امام در مورد اینکه انسان کامل در همه مراتب هستی، صاحب مقام خلافت است، مطالب عمیقی فرموده‌اند [امام خمینی ۱۳۷۴: ۱۵۱-۱۴۹].

و کمال انسانی را به او افاضه نموده، به اعتبار همه نامها به حسب بدایت، که از آن به «الله» تعبیر می‌شود [امام خمینی ۱۳۷۴: ۸، ۵۷].

نتیجه

انسان برترین موجود آفرینش و شگفت‌انگیزترین مخلوقی است که پا به عرصه حیات گذاشته است. عین ثابت انسان کامل صورت اسم اعظم «الله» است و به اعتبار اولیت و سیادت که این نام در میان نامهای الهی دارد، انسان کامل نخستین آفریده و جلوه‌گاه تمامی نامها و صفات حق و آئینه جمال نمای الهی و مثل اعلائی خداوند در تمامی مراتب وجود است. سایر موجودات - از فرشتگان عالم قدس گرفته تا موجودات عالم مُلک - هیچ کدام به تنهایی دارنده تمامی کمالات و مظهر همه نامهای حق نیستند.

به همین سبب احدی از موجودات، به جز انسان، به صورت تکوینی نتوانست بار سنگین امانت الهی را بر دوش کشد و ردای خلافت حق را در همه عوالم هستی بر تن بپوشد. بنابراین، عقول و نفوس و فرشتگان مقرب الهی و همه موجودات در عوالم جبروت و ملکوت و برزخ و ناسوت، مظهر انسان کامل هستند و به طفیل وجود او پا به عرصه هستی گذاشته‌اند. پس انسان به تنهایی، خود کتاب بزرگ الهی و باطن او کاملاً منطبق بر باطن قرآن است که در شب روشن وجود از عالم احدیت بر آسمان عالم نازل شد. از این رو است که شناخت باطن انسان کامل، شناخت باطن قرآن و شناخت تمامی حقایق و مراتب عالم وجود است. خلافت و ولایت انسان، به اعتبار ولایت اسم اعظم «الله» در همه عوالم و همیشگی و سرمدی است.

از آنجا که انسان کامل، واسطه فیض وجود از مبدأ فیاض به سایر موجودات است، تا زمانی که حجت خدا در زمین باشد، نظام ظاهر عالم پابرجاست و آنگاه که به عالم باطن رجوع کند، قیامت برپا خواهد شد و نظام هستی دگرگون خواهد گردید. وساطت در فیض و ولایت سرمدی مخصوص به حضرت ختمی مرتبت (ص) نیست، بلکه اولیای محمدی (ع) نیز که نور وجودشان با نور وجود پیامبر (ص) اتحاد ذاتی دارد، از چنین صفتی برخوردارند.

به جهت آنکه حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - آخرین حجت خدا و آخرین ذخیره الهی است، تمامی صفاتی را که انبیا و اولیا داشته‌اند، یک جا در خود دارد و دایره ولایت او در عالم تکوین و تشریح، به تبع ولایت محمدی، برترین و شامل‌ترین ولایتهاست.

منابع

- قرآن مجید.

- آشتیانی، سید جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم*. انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۰). *مصباح‌الهدایة الی‌الخلافة والولاية*. ترجمه سید احمد فهری. انتشارات پیام آزادی.
- (۱۳۷۹). *طلب واراده*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
- (۱۳۸۳). *شرح چهل حدیث*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ بیست و نهم.
- (۱۳۷۲). *دیوان اشعار*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ بیست و هفتم.
- (۱۳۷۴). *شرح دعاء السحر*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ اول.
- (۱۳۷۸). *آداب الصلوة*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ هفتم.
- (۱۳۷۸). *التعلیقه علی‌الفوائد الرضویه*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ دوم.
- (۱۳۷۸). *سوال‌الصلوة*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ ششم.
- (۱۳۷۸). *شرح حدیث جنود عقل و جهل*. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ سوم.
- *تفسیر سوره حمد*. تهیه و تنظیم علی اصغر ربانی خلخالی. دفتر انتشارات اسلامی.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*. تصحیح ویلیام چیتیک. انجمن فلسفه ایران.
- حسینی طهرانی، حسین. (۱۴۱۸). *الله شناسی*. مشهد: انتشارات علامه طباطبایی.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۶). *مرصاد العباد*. (گزیده). تصحیح محمد امین ریاحی. انتشارات علمی. چاپ دهم.
- سبزواری، حاج ملاهادی. (۱۳۷۰). *دیوان اشعار*. به کوشش احمد کرمی. انتشارات «م».
- (۱۳۷۰). *هدایة الطالبین*. گردآوری و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی. انتشارات اسوه.
- (۱۳۶۱). *اسرار الحکم*. تهران: انتشارات مولی.
- (۱۴۱۳). *شرح منظومه حکمت*. به کوشش مسعود طالبی. انتشارات نایب.
- *شرح مثنوی مولوی*. انتشارات کتابخانه سنایی. چاپ سنگی.
- *رسائل*.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. *حدیث مثنوی*. انتشارات امیرکبیر. چاپ سوم.
- قمی، شیخ عباس. *مفاتیح الجنان*. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. انتشارات جهان.
- کلینی، محمد بن یعقوب. *اصول کافی*.

- مجلسی، محمدباقر. (١٤٠٣). *بحار الانوار*. چاپ بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی. (١٣٧٦). *مجموعه اشعار*. تصحیح محمد خواجهی. انتشارات مولی.
- _____ . *اسفار اربعه*.
- مولوی، جلال الدین. *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسون. انتشارات مولی.
- نسفی، عزیزالدین. *الانسان الکامل*. تصحیح ماژیران موله. انتشارات کتابخانه طهوری. چاپ سوم.

Perfect Man in Imam Khomeini's Viewpoint

Abbas Mohammadian

From the viewpoint of mystics (Gnostics) a perfect man is one who meets God and becomes an epiphany of all names and attributes of God. The term perfect human being has not been used in the Quran and the sunnah and instead of that the terms perfect believer and Muslim have been used, that is, a man who has achieved perfection in the path of religion and faith. The present article is an attempt to study perfect man and his status in the world of creation, his relations with other creatures and the related issues in the viewpoint of Imam Khomeini.

The article also discusses the epitome of perfect man, that is, the holy Prophet (S) and other infallible Imams inferring that perfect man is one who tries to acquire their characteristics.

Perfect human being is truth of the truths, soul of the souls, form of all forms, matter of all matters and sum total of all stages of perfection in whom the attributes of beauty and magnificence are hidden.

Keywords: Perfect man, the Wilaya of Mohammadan truth, man of minor cosmos, great man, evolutionary book.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.